بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 59**

۸۸/۱۰/۲۳ شروع در بحث جمع عرفی

**شروع در بحث جمع عرفی**

بحث حمل مطلق بر مقید یکی از مصادیق جمع عرفی است و تبیین این بحث متوقف بر تحلیل حقیقت جمع عرفی است. نکات عمده این بحث بیشتر در جایی است که دو دلیل منفصل وجود داشته باشد که ظهورشان مستقر شده است و ذاتا باید حجت باشند، ولی فعلا با هم تنافی دارند و عرفا در یکی یا در هر دو تصرف می شود. فرض این است که عرف این دو دلیل را متنافی نمی داند و راه حلی برای تعارض بدوی اینها پیشنهاد می کند.

قبل از پرداختن به بحث اصلی جمع عرفی، مناسب است در ابتدا به موارد مخصص متصل یا مقید متصل بپردازیم. البته ما سابقا این مطلب را مفصلا در بحث حجیت عام در تمام افراد باقی مانده بعد از تخصیص ذکر کردیم و در اینجا اشاره ای به آن مباحث به علاوه نکاتی راجع به بحث جاری خواهیم داشت.

**کلام شهید صدر در بحث**

شهید صدر به مناسبت بحث جمع عرفی، اشاره می کنند که ما سه گونه دلالت داریم؛ دلالت تصوریه، دلالت تصدیقیه اولی ودلالت تصدیقیه ثانیه. دلالت تصدیقیه اولی همان دلالت استعمالی و دلالت تصدیقیه ثانیه همان دلالت جدی است. شهید صدر تخصیص و تقیید را سه قسم می کنند؛ یکی این که به نحو تقیید مدخول باشد، مانند اکرم کل عالم عادل، نحوه دوم، استثناست و نحوه سوم این که مقید در جمله مستقل بیاید. البته فرض این است که مطلق و مقید در یک کلام وارد شده باشند و مقید متصل تلقی شوند. ما سابقا گفتیم که باید یک قسم دیگر را هم اضافه کرد و آن فرضی است که مخصص یا مقید همراه با لکن (ادوات استدراک) باشد.

به هر حال شهید صدر در تحلیل حقیقت تخصیص می فرمایند که در قسم اول، تخصیص به تقیید مدخول راجع است، بحث خاصی ندارد و از اول دلالت تصوری بر طبق عام شکل نمی گیرد؛ چون کل وضع شده است برای دلالت بر عمومیت کل مدخول که بعد از آمدن جزء دوم کامل می شود نه جزیی از آن. در جایی که مقید با جمله مستقل ارائه شود، دلالت تصوری سومی شکل می گیرد. اکرم کل عالم و لاتکرم النحوی. هر جمله ای یک دلالت تصوری دارد و مجموع اینها یک دلالت تصوری دیگری دارند که دلالت تصوری اجزاء کلام در آن مندک می شود. "العالم المقتطع منه الخاص" است. لذا

روشن می شود که چرا عموم در اینجا در موارد تخصیص خورده حجت نیست. موضوع حجیت مدلول تصوری نهایی است نه مدلول بدوی. ایشان در استثنا می فرمایند که ممکن است از نوع تقیید باشد یا این که تصرف در مدلول تصوری باشد و بیشتر متمایل به همین وجه اخیر هستند.

**بررسی کلام شهید صدر**

ما سابقا عرض می کردیم که ما چهار گونه دلالت داریم؛ سه قسم مذکور به علاوه دلالت تفهیمی. گفتیم که این گونه نیست که در جایی که عام و خاص در یک جمله باشند، دلالت تصوری جدیدی شکل بگیرد، بلکه دلالت تفهیمی است که تغییر می کند و آنچه موضوع حجیت است، دلالت تفهیمی است. دلالت تفهیمی در مورد کل کلام است و این دلالت در جزء کلام جاری نمی شود. این بحث شهید صدر هم در مباحث الاصول آقای حائری آمده است و هم در بحوثِ آقای هاشمی که تقریبی که ما شرح می دهیم از تقریب هر دو تقریر، تلفیق شده است.

**ضابطه تعیین قرینه از ذوالقرینه در قرائن متصله**

**کلام شهید صدر**

سوال در کلام شهید صدر این است در جمله ای همچون رأیت اسدا یرمی، کدام عبارت قرینه بر دیگری است. تعبیری که در تقریر آقای هاشمی است این است که آن که ذیل و فضله است، قرینیت دارد نسبت به غیر خود. در واقع دو نکته را با هم ذکر کرده اند؛ هم ذیل بودن و هم فضله بودن. ولی در تقریبی که ذکر می کنند تنها ذیل و متاخر بودن مورد توجه قرار گرفته است.

تقریب ایشان این است که کسی که می خواهد کلام خود را تفسیر می کند، مفسر را در ذیل کلام خود جای می دهد. مثلا اگر متکلمی بخواهد الان تفسیری برای کلام آینده خود ذکر کند، خلاف طبع اولی محسوب می شود؛ به خصوص در مواردی که متکلم هنوز در مورد کلمات آتی خود تصمیمی نگرفته است و طبیعۀ نمی تواند برای امر متاخر قرینه نصب کند.

قبل از تحلیل کلام ایشان، این را عرض می کنیم که مرحوم نایینی که این بحث را طرح کرده است، دو نکته در مورد تشخیص قرینه از ذی القرینه ذکر کرده که با کلام شهید صدر متفاوت است. ایشان می فرماید آنچه فضله است بر چیزی که عمده است، قرینیت دارد. بحث تقدم و تاخر در کلام ایشان وجود ندارد. فضله در کلام ممکن است متقدم ذکر شود؛ مانند راکبا رأیته. راکبا حال است و متقدم ذکر شده است.

ایشان می فرمایند که در جمله ای که با فعل شروع می شود، فعل قرینه بر فاعل و مفعول است و نه بر عکس؛ مثلا در لاتضرب احدا، ضرب روشن می کند که مراد از احد، احد از احیا است؛ چون ضرب

ظاهر در ضرب مولم است نه این که اطلاق احد اقتضا کند که مطلق اصابه مراد باشد که در اموات هم متصور است. در این مثال متقدم قرینه شده است برای متاخر. البته مرحوم نایینی هیچ توضیحی برای این مدعا ذکر نکرده اند، برخلاف شهید صدر که برای مطلب خود تحلیلی ارائه کنند.

در خصوص مثالِ لاتضرب احدا، نیازی به تقریب مرحوم نایینی نیست. لاتضرب ظهور دارد در این که مراد ضرب مولم است. در مورد این که احد مطلق است یا مقید به احیاء، ما اطلاق را با سکوت می فهمیم و با وجود قرینه یعنی لاتضرب، دلالت سکوتی شکل نمی گیرد. اگر سکوت محقق بود، اطلاق استفاده می شد. به هر حال این مثال ظاهرا نیازی به تحلیل خاصی ندارد. تاثیر لاتضرب در انعدام اطلاق احد، شبیه تاثیر وارد در مورود است که از همان ابتدا مراد از آن را مقید به احیاء می کند. مثلا اگر گفته شود از کسی کمک نگیر، در این جمله این که مطلق ناس مراد باشد، منوط به این است که قرینه ای مانند فعل کمک بگیر، در کلام وجود نداشته باشد. اصل این کلام از مرحوم شیخ است در تحلیل مفاد لاتنقض الیقین بالشک. ایشان در آن بحث فرموده اند که نقض معنای یقین را مشخص می کند و نه بالعکس. نقض مشخص می کند که مراد از یقین، مواردی است که مقتضی یقین وجود داشته باشد نه اعم از آن و موارد شک در رافع و اطلاق معنای یقین، قرینه بر معنای لاتنقض نیست.

نکته دوم این که برخلاف کلام شهید صدر، در کلمات مرحوم آقای حکیم و دیگران این مطلب آمده است که اگر دو جمله شرطیه در کلام با هم آمده باشند، به مفهوم جمله اول اخذ می شود و دومی از مصادیق مفهوم اولی محسوب می شود و به این ترتیب متقدم قرینه بر متاخر می شود. فرض کنید روایتی که می فرماید ان غسلته فی المرکن فمرتین و ان غسلته فی الماء الجاری فمرۀ. مرکن به معنای طشت است و کنایه ازآب قلیل مفهوم جمله اول می شود که اگر در مرکن یعنی آب قلیل نشستید، دو بار واجب نیست؛ چه در آب جاری باشد و چه سایر آب ها. مفهوم جمله دوم این است که اگر آب جاری نبود، چه کر باشد و چه قلیل، یک بار کافی نیست. لذا در مورد آب کر، مفهوم صدر مقتضی کفایت یک بار است و مفهوم ذیل، عدم کفایت یک بار است. مرحوم آقای حکیم می فرمایند عرفا به مفهوم صدر اخذ می شود و از ذیل الغاء خصوصیت می شود و یکی از مصادیق صدر محسوب می شود. در اینجا صدر، قرینه تصرف در ذیل است.

**بررسی کلام شهید صدر در مورد لزوم تاخر طبعی قرینه**

شهید صدر می فرمایند طبع قرینه اقتضا می کند موخر باشد و قرینیت متقدم خلاف طبع است. این سخن ناتمام به نظر می آید. زیرا قرینه و ذوالقرینه باید هم زمان در ذهن مخاطب حاضر باشند تا یکی

در ظهور دیگری اثرگذار باشد و در این جهت فرقی نیست که صدور لفظ قرینه مقدم باشد یا صدور لفظ ذوالقرینه.

قبل از توضیح این مطلب ذکر یک مثال مفید است. وقتی گفته می شود زید عالم، حمل عالم بر زید منوط به این است که ذهن انسان زید و عالم را در زمان واحد تصور کند تا اتحاد این دو معنا را با هم دریابد. در اینجا متکلم با آوردن کلمه زید مخاطب را آماده می کند که در هنگام آوردن کلمه عالم، معنای عالم را در معنای زید که از قبل در ذهن او شکل گرفته حمل کند. بنابراین هر چند آوردن لفظ زید مقدم بر لفظ عالم است، ولی حمل عالم بر زید در زمان واحد است که هر دو معنا در ذهن استقرار یافته است.

در مثال رأیت اسداً یرمی، اگر بخواهیم اسد را قرینه بگیریم، آوردن واژه اسد دو جنبه دارد؛ یک جنبه افهام معنای اسد به خودی خود و جنبه دیگر قرینیت اسد برای یرمی می باشد. جنبه اول به محض آوردن اسد شکل می گیرد، ولی در جنبه دوم اسد به لحاظ این که معنای آن در ذهن تا هنگام آوردن یرمی باقی است، قرینیت برای یرمی پیدا می کند. قرینه بودن یرمی برای اسد هم دقیقا به همین شکل است. در صورتی یرمی می تواند معنای اسد را تفسیر کند که لفظ اسد در هنگام آوردن یرمی، در ذهن مخاطب باقی باشد. اگر متکلم نسبت به لفظ اسد و معنای آن در هنگام ذکر یرمی، هیچ توجهی نداشته باشد، تفسیر نامعقول است. خلاصه فرقی نیست که مفسَر مقدم باشد یا مفسِر. در هر حال تفسیر به لحاظ اقتران این دو لفظ و معنای آن در ذهن شکل می گیرد.

بلکه ممکن است کسی ادعا کند که طبع قرینه اقتضا می کند که مقدم باشد به این بیان که در جایی که قرینه متقدم است، مانع از انعقاد ظهور بدوی لفظ متاخر می شود. قرینه متقدم از باب دفع است و قرینه متاخر از باب رفع، یعنی رفع معنایی که در ابتدا به ذهن مخاطب اخطار داده شده است. لفظ متقدم به جهت ظهوری که در ذهن مخاطب ایجاد می کند، از ابتدا دافع احتمال خلاف در لفظ متاخر می باشد. طبع اولی اقتضا می کند که ما و لو در مدت کوتاهی ذهن مخاطب را به خلاف واقع نیندازیم.

مثلا ممکن است کسی شبهه ای طرح کند و بعد از آن پاسخ دهد. شاید بهتر باشد که از ابتدا بحث به گونه ای ارائه شود که شبهه از ابتدا پاسخ داده شده باشد و دفع شده باشد نه این که بعدا آن را رفع کنیم. در اینجا هم بحث به همین شکل است، طبع اولی مقتضی این است که از ابتدا معنای مخالف در ذهن مخاطب شکل نمی گیرد.

البته به نظر می رسد که این وجه هم چندان قابل اعتنا نیست و هیچ کدام از تقدم و تاخر بر دیگری ترجیح ندارد. ممکن است در مواردی متکلم مصلحت را در این بداند که ذهن مخاطب تا مدتی به

معنای مخالف واقع مشغول باشد؛ مانند صنعت زشت و زیبا. گاهی ممکن است درگیر شدن ذهن مخاطب در ابتدا با معنای خلاف واقع، مصلحت است و این هم سبکی در تکلم محسوب می شود که بستگی به مقام دارد. در مثال مرکن و ماء جاری نیز تقدم و تاخر، هیچ کدام قرینیت ندارند و حتی ممکن است فرد در نقل جمله مذکور هم متقدم و متاخر درکلام را فراموش کند و آن را به گونه ای دیگر نقل کند. ما از مجموع این دو جمله استفاده می کنیم که مقسم فرد متعارف است. البته مفاهیم در ابتدا شامل متعارف و غیر متعارف هستند و انحصار دلیل در فرد متعارف خلاف ظهور بدوی است. ولی در جایی که تنها دو متعارف قسم ذکر شود، معلوم می شود که دلیل ناظر به فرد متعارف بوده است. در زمان قدیم فرد متعارف از آب برای تطهیر، غیر از آب قلیل، آب چشمه، رود، برکه، آبگیر و ... بوده است. البته آب انبار هم بوده است، ولی در آن چیزی را تطهیر نمی کردند به علت این که آب ذخیره بوده است و حالت راکد داشته است. معمولا در آب کر چیزی شسته نمی شده است و روایت ناظر به این فرد نیست. جمع بین این دو دلیل در این است که در ظهور دیگری در دلیل تصرف کنیم؛ یعنی در ظهور دلیل در بیان حال همه افراد (اعم ز متعارف و غیر متعارف).

**ملاک در قرینیت**

به نظر می رسد که ملاک در قرینیت اظهریتِ یک ظهور از ظهور دیگر باشد. اظهریت هم ناشی از غلبه است. آنچه غلبه داشته باشد، لفظ نسبت به آن ظهور بیشتری پیدا می کند. غلبه خارجی هم می تواند در این زمینه موثر باشد و تنها غلبه استعمالی و کثرت استعمال منشأ قوت ظهور نیست.

آقای سید کاظم حائری هم در حاشیه مباحث الاصول اشاره می کنند که قرینیت تنها به جهت اقواییت ظهور است و نکته دیگری منشأ قرینیت نمی گردد.